

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صل الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ، أَلَسَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ،
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَتَفُورَ قَوْزَا عَظِيمًا.

اَللّٰهُمَّ الْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ، وَاٰخِرَ تَابِعٍ لَهٗ عَلَى ذٰلِكَ، اَللّٰهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةِ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ وَتَابَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اَللّٰهُمَّ الْعَنَهُمْ جَمِيعًا.

بحث در فرمایش منتقی بود که تقریری بود که ایشان برای کفایه می‌فرمایند انجام
می‌دهیم. این فرمایش سه مقدمه داشت، مقدمه‌ی اولی این بود که فاء عاطفه که متخلل
می‌شود بین مدخول ادات شرط و جزاء، این فاء عاطفه دلالت می‌کند بر این که مدخول
فاء دخالت در حکمی دارد که در جزا ذکر شده، دخالت دارد. و دلالت می‌کند بر این که
آن چه که قبل از این فاء ذکر شده است به عنوان توطئه ذکر شده، مثلاً گفت «اذا رأیت
زیداً فاحترمته کان لک کذا» «اذا رأیت زیداً فاحترمته کان لک کذا»، این فاحترمته این فاء
دلالت می‌کند به این که این احترام دخالت دارد برای کان له کذا. دو؛ این که دلالت دارد بر
این که آن اذا رأیت که قبل از فاء ذکر شده این توطئه است برای این که چون تا نبینی که
به او احترام نمی‌کنی، این توطئه گفته شده و الا دخالت در موضوع ندارد، فقط توطئه
است برای این که زمینه آماد بشود که آن حرفی را که بعد از فاء می‌خواهد زده بشود گفته
بشود، این مقدمه‌ی اول بود. مقدمه‌ی ثانیه این بود که در این موارد ظاهر کلام این است
که همان مدخول فاء تمام الموضوع است برای حکم، مثل این جا فاحترمته تمام الموضوع
است...

س: مدخول ادات شرط است...

ج: مدخول فاء

س: و له کذا...

ج: آن جواب است دیگر، فاحترمته آن فاء جزا است، این فائی که بین مدخول ادات شرط
و بعد خودش قرار می‌گیرد مثل این جا فصنعه که داریم.

این هم مقدمه‌ی ثانیه است که ظاهر این است که این مثل این جا فاحترمته فله کذا تمام
الموضوع برای له کذا احترام است، احترام آن شخص. در مانحن فیه هم فرموده چی؟
«اذا بلغ من رسول الله (ص) شیء من الثواب على شیء» قریب به این مضمون به

اختلاف السنه‌ی روایات «فعله کان له کذا، کان له ذلک الثواب» این فاء فعله می‌گوید چی؟ می‌گوید آن اِذا بلغه توطئة ذکر شده. و می‌گوید این عمل کردن و این صنع موضوع تمام موضوع است برای آن جزا که فله کذا باشد.

مقدمه‌ی سوم این است که آن‌چه که، آن عناوینی که از رهگذر داعی بر یک عمل ایجاد می‌شود آن‌ها معنوی نمی‌کند متعلق داعی را؛ انسان به یک داعی یک کاری را انجام می‌دهد، از این داعی که متعلق به این کار می‌شود یک عناوینی درست می‌شود، آن عناوینی که پیدایش پیدا می‌کند در اثر این داعی که تعلق به این شیء عمل گرفته، این‌ها این عمل را به ما اِنه متعلق للداعی مقید نمی‌کند، وجهش هم روشن است چرا این کار را نمی‌کند، چرا؟ چون تا این داعی موجود نشود و تعلق به این نگیرد، چون داعی که متعلق می‌خواهد، داعی مطلق که در عالم پیدا نمی‌شود که، باید این داعی در نفس محقق بشود و به این کار و به این فعل و به این عمل تعلق بگیرد، تازه از رهگذر این می‌خواهد آن عنوان درست بشود. بنابراین این در رتبه‌ی متأخر پیدایش پیدا می‌کند؛ چطور می‌تواند آن عملی که متعلق داعی شده است بما اِنه متعلق للداعی متعنون به این عنوان بشود؟

س: نماز با قصد قربت الان اشکال دارد؟ نماز به داعی...

ج: در مقابل برهان، برهانی باید حرف بزنید.

س: خب برهانی می‌گوییم، بین داعی منصوص و داعی که غیر منصوص است یعنی ملفوظ نیست فرق است، وقتی داعی ملفوظ شد و در نص آمد این دخالت دارد در ...

ج: خدا عقل به ما داده که باید آن را آن‌وقت چه‌جور معنا بکنیم؟ آن‌جا هم فرموده: «یدالله فوق ایدیکم» عقل به ما داده می‌گوییم این ید کنایه از قدرت باید باشد، چون نمی‌شود ید را به معنای ید جسمانی بگیریم؛ «ان الله علی العرش استوی» را هم باید معنا کنیم، عرش به معنای کرسی و این‌که روی آن تکیه داده نمی‌توانیم این‌جا معنا بکنیم که، خب این‌جا داریم می‌گوییم که چی؟ می‌گوییم آن عنوانی که مولود این داعی است که تعلق به فعل گرفته، آن عنوانی که متأخراً بعد از این‌که شما فرض کردید داعی هست، این داعی هم که نمی‌تواند بی‌متعلق باشد، این داعی با روی متعلق قرار گرفته، حالا تازه آن عنوان پیدا می‌شود پس آن عنوان نمی‌تواند قید متعلق این داعی به ما اِنه متعلق لهذا الداعی بشود، چون رتبه‌اش متأخر است بعد پیدا می‌شود. خب پس بنابراین این همان حرف آقای آخوند است در کفایه دیگر، وجه برهانی‌اش است، گفتیم یک وجه وجدانی دارد، یک وجه برهانی دارد، این همان وجه برهانی ایشان است، آقای آخوند است. خب با توجه به این مقدمه‌ی ثالثه می‌فهمیم فعله درست است این عمل کردن در اصل به داعی این است که برسد به آن ثواب الهی و به داعی این‌که آن احتمال امر شاید وجود داشته باشد به این داعی آورده؛ اما این بعد از بلوغ این مطلب به واسطه‌ی این روایات، این داعی در نفس این عید ایجاد می‌شود، این می‌خورد به این عمل، از این یک عنوانی پیدا می‌شود در رتبه‌ی متأخر؛ ولی آن موقعی که این داعی را به این عنوان می‌زد، به این عمل می‌زد متصفاً به آن قید نمی‌زد، چون آن قید موجود نبود آن موقع. خب پس به حکم این سه‌تا مقدمه این‌جور می‌شود که فَعْمَلَه این عمل بدون این‌که تَقْيِد پیدا کند به حکم مقدمه‌ی ثالثه و تعنون پیدا کند به حکم مقدمه‌ی ثالثه، به این‌که به داعی احتمال ثواب یا احتمال امر است بدون این‌که تَقْيِد به آن پیدا بکند تمام الموضوع می‌شود برای دادن ثواب. تمام الموضوع می‌شود به حکم مقدمه‌ی ثانیه؛ موضوع هم هست و دخالت دارد به حکم مقدمه‌ی اولی؛ پس مقدمه‌ی اولی می‌گوید این عمل موضوع است و دخالت دارد؛

مقدمه‌ی ثالثه می‌گوید قید نمی‌تواند بخورد این عمل؛ مقدمه‌ی ثانیه هم می‌گفت خب حالا قید نخورده همین که تلو فاء قرار گرفته است تمام الموضوع است. پس این روایات دلالت می‌کند بر این که تمام الموضوع برای آن ثوابی که خدای متعال می‌دهد چی هست؟ ذات العمل است، نه انقیاد است، نه العمل انقیادی است با این قید، ذات العمل است. خب وقتی این طوری شد بنابراین از آن گزینه‌های ثلاثه این گزینه‌ی ثانی اثبات می‌شود که به ذات عمل خورده. حالا به ذات عمل خورده ما برای چی این زحمت‌ها را می‌کشیم؟ حالا به هر چی خورده حالا، بالاخره ما دنبال این هستیم آن ثواب قیامت گیرمان بیاید، حالا موضوعش هرچی می‌خواهد باشد؛ نه این به خاطر این است که این مقدمه‌ی تصدیقی است برای مقام ثالث که این آقایان می‌خواهند بگویند؛ خب حالا که ثواب به ذات عمل شد پس این کشف می‌کند که ذات العمل هم چی هست؟ مستحب است. پس ولو خبر ضعیف اگر خبر ضعیفی قائم شد بر این که فلان چیز ثواب دارد فقیه با این مقدمات می‌تواند فتوا بدهد که آن عمل مستحب است ولو روایت دال بر آن ضعیف باشد اما به برکت اخبار من بلغ و این جور استفاده‌ی از اخبار من بلغ می‌گوید آقا این روایات دلالت می‌کند که این ثواب را خدا به ذات آن عمل می‌دهد بلاقید. به ذات آن عمل که داد خب می‌شود مثل «من سرح لحیته فله کذا» شما از فله کذا در نمی‌آورید که تسریح اللحیه مستحب است؟ این هم همین جور می‌شود، این جا هم همین جور می‌شود که این تتمه‌اش مال مقام....

س: با آن غسل که از مستحب....

ج: حالا ان شاء الله در ثمراتش بله، اگر استحبابش ثابت شد با آن غسل هم، و بگویم آن کبرای دیگر هم بگویم که هر غسل مستحبی مجزی است برای نماز و ما بشرط فیه الطهارة، بله دیگر استحباب آن‌ها هم درست می‌شود..

س: مرزبش با اشاعره چی می‌شود؟ اصلاً معتزلی هم نمی‌گوییم با اشاعره چی می‌شود مرزبش؟

ج: بله؟

س: گویا هیچ در لوح محفوظ حکمی نیست ...

ج: نه نه که نیست، نه نه، نه این که نیست، خدا از ازل یا هر وقت هر چی گفتیم حالا آن‌جا، خدای متعال این استحباب را دارد این‌ها کاشف از آن است، نه این که مثل معتزله یا آن‌ها به یک مصوبه بیایند بگویند که خدا حکمی نداشته صبر کرده آن خبر، نه این کاشف از این است که خدای متعال در این موارد حکم دارد، این استحباب را داشته است.

س: استاد ببخشید اگر این نفس عمل ما یترتب علیه الثواب است خود ذات عمل پس اگر همه‌ی قیودش حذف بشود باز باید ثواب به آن داد بشود.

ج: همه‌ی قیودش یعنی چی؟

س: یعنی فقط نفس عمل مهم است، نفس عمل هر جا تحقق پیدا کند باید ثواب هم باشد.

ج: بله، منتهی این جا به تناسب حکم موضوع و به قرینه‌ی لیبّه، گفته می‌شود که عملی که مرتبط با مولا بشود، یک عمل ربائی رفته آورده یا یک کسی یک عملی، این عمل را آورده

توی کلاس می‌خواسته فرض کنید که نماز یاد بچه‌ها بدهد، داعی‌اش اصلاً این بوده، به رسیدن به آن ثواب و این‌ها احتمال، تکلیف نبوده، می‌خواسته چه کار کند؟ می‌خواسته یاد بدهد، گفته نگاه کنید من چه جور نماز می‌خوانم بعدش یک نماز چهار رکعتی هم با همی خصوصیاتش خواند ولی غرضش تعلیم است، خب این نه؛ اما به تناسب حکم موضوع آن‌جایی است که چون پیامبر فرموده، چون خدا فرموده، محتمل است، این‌ها درست است، این‌ها داعی‌اش می‌شود، ولی این‌ها باعث این نمی‌شود که ثواب را هم بر این داعی بدهند یا ثواب را بر آن عمل با این داعی بدهد، نه ثواب به ظاهر روایات این است که بر خود عمل می‌دهند.

س: یعنی داعی هیچ دخلی در ثواب ندارد.

ج: بله؟

س: داعی دارد بالاخره دخل در ثواب یا ندارد؟ اگر دخلی ندارد پس نیاز نیست باشد....

ج: دخل دارد به نحو حیثیت تعلیلیه، دخل دارد به نحو حیثیت تعلیلیه نه تقییدیه.

س: خب همین دیگر، این....

ج: خب تعلیلیه است نه تقییدیه، تعلیلیه است یعنی خودش جزء موضوع نیست، بیرون است، مثل واسطه‌ها درست؟ واسطه این‌طوری است که این واسطه می‌شود که حکم می‌آید روی خود ذات این.

س: خب تعلیل توی حکم شرعی یعنی موضوع حکم، وقتی توی حکم شرعی داریم ما بحث می‌کنیم علت چی هست؟ علت حکم موضوعش هست دیگر؟ خب پس این‌جا هم اگر ما بترتب علیه الثواب نفس العمل باشد معری از هر قیدی....

ج: نه همه جا تعلیل معنایش این نیست که موضوع حکم است، همه‌جا معنایش این نیست. مثلاً توی ادله‌ی امر به معروف چی بود؟ می‌گوید: خدای متعال امر به معروف را واجب کرده «لعلمه بأن بالأمر المعروف و المنکر تقام الفرائض» حالا موضوع وجوب امر به معروف و نهی از منکر می‌شود علم خدا؟

س: علت جعل ...

ج: ها این علت جعل است، این علت است، علت این جعل این شد. این‌جا هم علت این‌که خدای متعال این ثواب را می‌دهد...

س: داعی‌اش هست؟

ج: علت این‌که خدای متعال این ثواب را می‌دهد، وجهی که خدای متعال این ثواب را می‌دهد این است که این عمل را رفته چه کرده؟ برای خاطر این جهت آورده؛ حالا خدا به همان ثواب، به همان ذات عمل می‌دهد، چه اشکالی دارد؟

س: عملی که واقع مجهول دارد، عملی که واقع‌اش مجهول است چطور آن‌وقت این صدق عمل می‌کند بدون داعی صدق عمل ندارد

ج: عجب! قول آخوندها عمل نیست.

س: چرا؟ چون همان عمل را چی به آن عملیت داد که بگوید آقا این عمل ارزش دارد؟ آن ثواب

ج: چی؟

س: عمل که واقع مجهول هم لم یقله...

ج: ما کی گفتیم عمل ارزش دارد؟ ما کی گفتیم عمل مصلحت دارد؟ می‌گوییم این عمل به لطف خدا ثواب‌هایی که گفتند خدا می‌گوید می‌دهم.

س: بحث قیدیتش را دخالت بکنید که عنوان تعلیله دارد؛ این داعی به وجود، اصلاً وجود این عمل به خاطر آن داعی است.

ج: به چه دلیل؟

س: چون ثواب....

ج: به خاطر آن است خیلی خب، به این به خاطر او، اما به این دارند می‌دهند؛ مثلاً می‌گوید آقا به خاطر بابایت این هدیه را به شما می‌دهم، به خاطر بابایت این هدیه را به شما می‌دهم ولی به شما دارم می‌دهم نه به بابایت می‌دهم، به شما دارم می‌دهم، این اشکال دارد؟ اگر کسی بگوید به خاطر جدت من به شما احترام می‌کنم، اشکال دارد؟ شما را احترام می‌کند اما به خاطر جدت. این‌جا هم می‌گوید به ذات این عمل ثواب می‌دهم، به خاطر چی؟ به خاطر این که رفتی قصد قربت کردی، به خاطر این که برای احتمال ثواب آوردی ولی من ثواب را حالا به چی می‌دهم؟ به ذات عمل می‌دهم؛ اشکال دارد؟ نه برهان عقلی بر این است که اشکال دارد، نه نقلی بر این است که اشکال دارد، نه وجدان می‌گوید اشکال دارد، هیچ اشکالی ندارد؛ فقط باید ظواهر ادله با این ملائمت داشته باشد همین.

س: در این مثال مصلحت ذکر، وجود دارد ولیکن...

ج: خب دیگر کفایت مذکرات است ظاهراً، دیگر حرف‌ها روشن است دیگر؛ البته در مقام بزرگان با هم اختلاف دارند، اشکالی ندارد این‌جا مرحوم آخوند است، مرحوم شیخ است، مرحوم آقای اصفهانی است، مرحوم آقای نائینی است، همه اساتین اصول و فقه‌اند، این اشکالی ندارد، حالا شما هم با یکی از این آقایان موافقت داشته باشید.

خب این بیان منتقی بود که حالا این بیان را ایشان پای کفایه می‌گذارند می‌گویند بیان کفایه است، این مقدمات مطوی در عبارت است که یکی‌اش را فقط ذکر کرده که همان آخری باشد، دوتای دیگرش را ما اضافه کردیم که آن‌ها را مفروض گرفته، مفروق‌عنه گرفته آقای آخوند قدس‌سره؛ این بیان سوم، بیان دوم که از آن دو بیانی که باقی مانده بود، در این‌جا ممکن است کسی بگوید که این مطلب که می‌فرمایند این مقدمه‌ی سوم یک دقتی روی آن بکنیم ممکن آن یقال که می‌شود گفت در این‌جا دو مقام شاید با هم خلط شده در این مقدمه‌ی سوم. یک: این که مقام فاعل و مقام معطی الثواب؛ فاعل وقتی دارد یک کاری را انجام می‌دهد، آن‌جا همان‌طور که توضیح دادیم بالبرهان نمی‌شود

متعلق داعی فاعل معنون بشود به عنوانی که آن عنوان از رهگذر این داعی پیدا می‌شود. این واضح است، بدیهی است؛ چرا؟ برای خاطر این‌که این داعی باید باشد و این داعی چون متعلق می‌خواهد باید به یک عملی تعلق بگیرد، وقتی این داعی موجود شد و به این عمل تعلق گرفت تازه آن عنوان می‌خواهد پیدا بشود. چطور می‌شود آن عنوانی که تازه می‌خواهد پیدایش پیدا کند بیاید قید متعلق باشد حین هو متعلق داعی است، حینی که متعلق داعی بوده آن نبوده، آن عنوان نبوده؛ در رتبه‌ی بعد پیدا شده بعد از این‌که این داعی به وجود آمد خورد به این متعلق، تازه آن پیدا می‌شود؛ آن چطور می‌شود متعلق، قید متعلق داعی باشد بما انه متعلق للداعی؟ این حرف درست است؛ اما سؤال این است که آیا بعد از این‌که شخصی به یک داعی یک کاری را انجام داد و آن عنوان هم پیدا شد، آیا در این‌جا این متعلق داعی نه بما انه متعلق للداعی، بما انه عملٌ صادرٌ من هذا الشخص، متعنوان مان عنوان می‌شود یا نمی‌شود؟ بالضرورة می‌شود؛ الان ما می‌گوییم چی؟ می‌گوییم این عملی است که به این داعی آورده شده است؛ این‌که به این داعی آورده شده است رتبه‌ی متأخر دارد از این‌که این داعی تعلق به این گرفت؛ الان بعد از این‌که انجام شد می‌گوییم این عمل به این عملی است که این‌چنین صفت را دارد و این داعی آورده شده است. خب وقتی ما بعد از این‌که شخص عملی را انجام داد به این داعی و الان این عمل متصف و متعنوان به آن عنوان پیدا شده به واسطه‌ی داعی را داریم حالا معطی الثواب این‌جا می‌تواند بیاید بگوید چی؟ بگوید من به این عملی که الان متصف به این هستم می‌دهم در این طرف دیگر؛ این‌که دیگر مشکلی ندارد، نه مشکل عقلی دارد نه مشکل، این برهان دیگر این‌جا نمی‌آید، نمی‌توانیم بگوییم آقا معطی الثواب نمی‌تواند به این عمل متعنوان به این، بگویی آقا این عنوان که از او پیدا شده، می‌گوییم بله، این در مقام چی هست؟ در مقام فاعل است که نمی‌شود؛ اما بعد از این‌که از فاعل سر زد و قهراً دیگر آن عمل متعنوان می‌شود به آن عنوان تازه پیدا شده، الان حالا جاعل و معطی ثواب نگاه می‌کند می‌گوید این عمل دارای این صفت است؛ من به این عمل با این صفت ثواب را می‌خواهم بدهم. بنابراین این دو مقام در این عبارات هم آقای آخوند، هم ایشان کانّ این دوتا مقام با هم خلط شده و یک مغالطه است، آن چیزی که مربوط به مقام فاعل است با آن چیزی که مربوط به مقام معطی ثواب هست، این به جای او قرار داده شده در این مغالطه؛ پس ما این‌جا چی می‌گوییم؟ می‌گوییم که این بیان مرحوم آقای آخوند تمام نیست به این بیان، آن وجدان هم که می‌گفتیم ما قبول می‌کنیم می‌گفتیم وجدان را قبول می‌کنیم باز هم آن در مقام فاعل بود، اما در مقام معطی الثواب چی؟ بنابراین این مقدمه را ما قبول نداریم که بخواهد دخالت در مسأله داشته باشد ما باید به....

س: ...؟ تعنون و لون سهل المؤنه است لازم نیست برای تعنون و لون فاعل بگوید که من این را به قصد دریافت ثواب می‌گیرم، بعدش این تعنون و لون قهراً پیدا می‌شود، همین را می‌خواهید بفرمایید؟ یعنی لازم نیست آن کسی که فاعل است بگوید من به قصد ثواب می‌آورم تا بعدش تعنون و لون ایجاد بشود. همین‌که ذات عمل اتیان کرد ولی داعی پشت سرش بود ولو در نظر او تعنون و لون ایجاد نمی‌شود منتهی ماحصل بعد از عمل یک لونی می‌گیرد نسبت به عملی که....

ج: خب بعد از عمل می‌گیرد، درست است، بعد از عمل می‌گیرد که آن مشکله‌ای که ما چیزی که متأخر است بخواهد متقدم بشود پیش نمی‌آید....

س: این با عملی که با غیر داعی انجام شده عرفاً فرق می‌کند....

ج: نه واقعاً فرق می‌کند، واقعاً لون می‌گیرد، واقعاً لون می‌گیرد دیگر. مثلاً وقتی کسی یک عملی را انجام می‌دهد داعی پیدا می‌کند بر این‌که این عمل را انجام بدهد، آیا داعی‌اش این می‌شود؟ این عملی که صادر شده‌ی از من را دارم انجام می‌دهم؟ هنوز صادر نشده که بگوید این عملی که صادر شده‌ی از من؛ ولی وقتی عملش کرد می‌شود عمل صادرشده‌ی از او.

س: می‌شود یک دفاعی از مرحوم آخوند انجام داد که این به فرمایش شما که تفکیک بین معطی و فاعل توی مقام ثبوت است اما مشکله هنوز توی مقام اثبات باقی است.

ج: چرا؟

س: یعنی معطی قبل از این‌که آن شخص عمل را انجام بدهد نمی‌تواند به او بگوید من به چنین عملی ثواب می‌دهم چون...

ج: نه، چرا، به نحو قضیه‌ی حقیقه می‌گوید هر وقت فرض شد که در خارج چنین عملی انجام شده است من به او ثواب می‌دهم؛ به نحو قضیه‌ی حقیقه فرض می‌کنیم.

س: ...؟

ج: خب بله دیگر، خب هرکه می‌رود این عمل را بعد از این‌که شنید می‌رود این عمل را به این داعی می‌آورد قهراً عمل او ملوّن می‌شود بعد از عمل کردنش و بعد از این‌که آن داعی برایش پیدا شد....

س: آن قضیه‌ی شرطیه موضوعش چی می‌شود؟ قضیه‌ی شرطیه موضوعش این است که کسی که این عمل را با این عنوان تحقق به آن بدهد، خب این الان می‌خواهد برود همان مشکل پیش می‌آید دیگر، می‌خواهد عمل را با آن عنوان بیاورد...

ج: نه نه، موضوع قضیه‌ی شرطیه این نیست، موضوع قضیه‌ی شرطیه این است که کسی که آن عمل را رفته انجام داده

س: همین؟

ج: همین، بله؛ رفته انجام داده منتها رفته آن را انجام....

س: پس توی مقام ثبوت نمی‌شود قید کند.

ج: توی مقام ثبوت چرا نمی‌شود....

س: توی مقام اثبات ببخشید، توی ثبوتاً می‌شود به عملی که عنوان دارد ثواب بدهد اما وقتی برای ما می‌خواهد بگوید ما هم که از روی ظواهر داریم می‌فهمیم مرادش را، نمی‌تواند به ما بگوید که من به عمل معنون ثواب می‌دهم؛ چون اگر این را به ما بگوید ما نمی‌توانیم آن را بیاوریم.

ج: چرا؟

س: چون دور پیش می‌آید.

ج: نه دور نمی‌آید.

س: نه همین حالا بنابر این که....

ج: نه من می‌گویم خب خدای متعال این را فرموده است، من می‌روم این عمل را می‌آورم....

س: بدون داعی؟

ج: نه به داعی که خودش را، اجازه بدهید، می‌روم این عمل را می‌آوردم ولی می‌دانم بعد از این که من آوردم برایش این صفت پیدا می‌شود؛ هر کسی می‌داند. من الان نمی‌دانم این کاری که انجام می‌دهم بعد از این که انجام دادم می‌شود العمل الصادر منی؟ می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌دانم، می‌دانم بعد از این که من این حرف را زدم، این مطالب را گفتم می‌شود المطالب ا لصادر عنی؛ ولی آن موقع که می‌خواهم بگویم نمی‌توانم بگویم که دارم داعی بر انجام این است که انجام بدهم کلماتی که صادر عنی است، این صادر عنی بعد درست می‌شود، الان که نمی‌توانم آن را قصد بکنم؛ ولی می‌دانم بعد از این که قصد کردم این کلمات را بگویم این کلمات یک صفتی پیدا می‌کنند، می‌شود الکلمات الصادر عنی. درست؟ خب شارع هم می‌گوید چی؟ می‌گوید بالکلمات الصادر عنک می‌خواهم ثواب بدهم نه به الکلمات؛ خب اشکالی ندارد چون هست، وجود دارد، هم شارع می‌داند وجود دارد هم خودم می‌دانم وجود دارد و با این مقدمات می‌روم موجودش می‌کنم شارع به آن ثواب می‌دهد. پس بنابر این اشکالی، مقدمه‌ی سوم را می‌خواهیم بگویم ما باید به ظاهر روایات نگاه کنیم؛ این مقدمه‌ی سوم هم احتیاج نداریم. به ظاهر روایت نگاه می‌کنیم می‌گوییم چی؟ آیا در ظاهر روایات ثواب را خدای متعال بر عمل مقید داده یا بر خود ذات عمل داده؟ به بیان آقای اصفهانی می‌گوید ظاهر روایات من بلغ این است که همان ثوابی که در آن روایات ضعاف هست خدا دارد تثبیت می‌کند، تقریر می‌کند. توی روایات ضعاف ثواب بر ذات عمل بوده، خب این جا هم بر ذات عمل است. یا به بیان خود آقای آخوند قدس سره می‌گوید آقا روایت هشام بن سالم را که نگاه می‌کنید فرموده همان ثواب ذلک الثواب، آن ثواب مال عمل بوده خب به همان ثواب می‌دهیم. بنابر این ما به ظاهر روایات نگاه می‌کنیم به این برهان عقلی این جا، این برهان عقلی تمام نیست و خلط است و مغالطه‌ی بین دو مقام است فلذا این را احتیاج نداریم در این جا. خب این راجع به این گزینه که بگوییم ذات العمل است بنابر این تقویت کردیم که این ذات العمل، این گزینه گزینه قوی‌ای است که بگوییم ثواب به ذات العمل داده می‌شود، منتها آن فایده، آن استفاده‌ای که از این حالا خواستند بکنند درست هست یا نیست این در مقام سوم است که بعد بحث می‌کنیم.

اما گزینه سوم:

گزینه سوم این است که بگوییم مفاد این روایات این است که ما یترتب علیه الثواب و محل الثواب العمل الانقیادی است، این است. خب ادله کسانی که این حرف را می‌زنند از اباحت گذشته تا یک حدود زیادی روشن شد که دلیل آن‌ها چیه، حالا فهرست وار آن دلیل‌ها را باز فهرست می‌کنیم که این جا هم مشخص بشود.

دلیل اولی که آن آقایان اقامه می‌کنند همین است که ابتدائاً آقای آخوند به عنوان دفع دخل به آن تعرض کرد و آن این بود که کسی بیاید بگوید آقا در این روایات گفته «مَنْ بَلَّغَهُ

ثواب علی عمل فَعَمِلَه» این فاء فاء تفریع است یعنی در اثر این که بلوغ این ثواب شده و احتمال وجود امر در دل آن پیدا شده رفته آورده، پس این عمل را به داعی این چنین آورده، حالا که عمل را به داعی این چنینی آورده پس ثواب هم می‌شود مال عملی که به این قید و به این داعی آورده شده نه به معنای ذاتی‌اش. این جوری فرض شده در روایت. خب الجواب الجواب که آقای آخوند خودشان از این جواب دادند و حالا یک جواب عقلی دادند که گفتیم به آن نیاز نیست، اما جواب دادند به چی؟ به این که بین این دو تا ملازمه نیست، درست است این عمل را به خاطر این جهت رفته آورده و مفروض در روایت هم همین است اما این منافات ندارد که شارع ثواب را به چی بدهد؟ به ذات العمل بدهد، چه ملازمه‌ای بین این دو تا هست اگر عمل این چنینی است ثواب به ذات العمل داده نشود؟ این قلت که ما در این موارد ذات العملی نداریم، عملی که داریم عمل مقید است، عمل خالی و مجردی نداریم که شارع بخواهد ثواب به ذات العمل بدهد، این عمل قهراً به این داعی آورده شده. جواب این است که هر جا نوع هست جنس که هست، هر جا نوع است جنس نیست؟ با این که آن جنس متحصل به آن فصل است تا نوع شده. بنابراین ممکن است یک آثاری مال چی باشد؟ مال نفس جنس باشد، به نوعیت آن کار نداشته باشد، مثل چی؟ مثل این که الان یکی از آثاری که بر نوع انسان مترتب است تحيض است، این تحيض مال حیث ناطقیه اوست؟ یا مال حیث حیوانیه و جسمانیه اوست؟ این جنس متوسط او هست؟ یا جنس اعلاى او هست؟ مال جنس متوسط اوست که جسم است. پس بنابراین این جوری نیست که اگر انسان تحيض دارد این تحيض بما الله جسم هست نه به ما الله ناطق است، و نه بما الله جسم ناطق است. اصلاً حیثیت نوع در تحيض دخالتی ندارد ولو این جنس بدون آن حیث تحقق خارجی نمی‌تواند داشته باشد وجود نخواهد داشت این جا هم همین طور است، درست فرض شده، فرض این است که آن شخص به خاطر بلوغ رفته این را آورده و به خاطر این که این احتمال در نفس او ایجاد شده و داعی او این بوده، اما این منافاتی ندارد با این که شارع بگوید ثواب را به خود عمل می‌دهم. بنابراین شما بخواهید از این راه بگویید این تمام نیست، این ملازمه‌ای بین این دو تا وجود ندارد که آقای آخوند این جور جواب دادند.

دلیل دومی که اقامه کردند این است که....

س: استاد ببخشید این را جواب دادیم، یعنی ظاهر روایت این است که الان بحث روی همان مرجع ضمیر است که ثواب به کدام عمل داده می‌شود، فعلمه الان به چی برمی‌گردد؟ گفتیم آخوند آمدند این جوری گفتند، گفتند این..

ج: علی شیء.

س: این نمی‌تواند... گفتند این نمی‌تواند به عمل مقید... ظاهرش این است که به عمل مقید می‌خورد اما چون نمی‌شود متعین نمی‌شود می‌گوییم پس به عمل می‌خورد، ولی ما جواب دادیم که اشکال ندارد که ثواب بر عمل مقید باشد.

ج: بله، ثواب می‌شود بر آن باشد.

س: خب پس الان ظاهر روایت این است که بر عمل مقید است چون آن قرینه صارفه را هم جواب دادیم.

ج: نه، ببینید دلیل این بود، دلیل این بود که چون این چنین است پس ثواب...

س: بر نفس العمل است. چون نمی‌شود متعنون بشود پس بر نفس عمل است، حالا می‌گوییم می‌شود ثواب بر متعنون باشد پس دیگه بر نفس العمل نیست، یعنی ظاهر روایت دیگه این نیست. ظاهر روایت همین است که می‌گوید فعله، یعنی همان عملی که با آن داعی انجام داد را، بعد ایشان قرینه صارفه اقامه کردند ما هم جواب دادیم قرینه را، خب برمی‌گردد...

ج: استدلال این بود که از فعله چی فهمیدیم؟ فهمیدیم که این عملی که آورده است با...
با...

س: نمی‌تواند معنون باشد.

ج: نه، معنون است،

س: نه این را بعداً به قرینه آن روایت توجیه کردیم، گفتیم وقتی آن جا...

ج: استدلال این‌ها، داریم یکی از

س: آن جا فهمیدیم مطلق است، می‌فهمیم توی بقیه که مقید است ظرف آن هست نه قید آن، به قرینه آن‌هایی که مطلق بود، به قرینه آن‌هایی که مطلق بود گفتیم بقیه را... ولی حالا که دیگه همه چیز به هم خورد چون گفتیم که می‌شود معطی بر عمل متعنون ثواب بدهد پس این فعله می‌تواند به خود ظاهر روایت هم همین است که به خودش برمی‌گردد.

ج: درست، حالا داریم استدلال چه کسانی را نقل می‌کنیم؟ آن‌ها در آن مقام درست، گفتیم. این جا داریم استدلال کسانی را نقل می‌کنیم که آن‌ها می‌گویند ما از این روایت می‌فهمیم که ثواب بر عمل متعنون است، می‌گوید چرا می‌گوید بر عمل متعنون است؟ می‌گوید برای این که «فعله» فاء، فاء تفریع است یعنی این عمل را به خاطر آن جهت آورده، پس داعی آن این بوده و چون داعی این بوده، پس این عمل شده چی؟ متعنون به این. حالا که متعنون به این شد پس بنابراین ثواب هم بر همین است. جواب این است که این برهان درست نیست و این استدلال درست نیست برای این که بگویید ثواب بر عمل متعنون است.

س: نه ظهور روایت را این‌ها می‌گویند.

ج: این استدلال را دارم می‌گویم، این استدلال که به این وجه دارد می‌گوید.

س: این استدلال ظهور نمی‌سازد یعنی.

ج: این استدلال که می‌گوید چون این چنینی است و عمل این چنینی شده پس لامحاله عملی که شما دارید عمل این چنینی است پس ثواب هم مال عمل این چنینی است. این استدلال. خب این جوابش چیه؟ می‌گوید عمل درست است که این چنینی است ولی ملازمه ندارد عمل این چنینی با این که ثوابش هم بر ذات العمل باشد... ببخشید بر عمل این چنینی باشد، می‌توانست ثواب بر ذات العمل باشد. این قلت که ما ذات العملی... آن جا عمل مجرد نداریم که بر آن خدا بخواهد ثواب بدهد، هر عملی در خارج این جاها پیدا می‌شود معنون است. جواب این است که بله درسته هر عملی که در خارج پیدا می‌شود

معنون است اما آن جنس و ذات العمل که همراهش وجود دارد، مثل هر نوعی که جنس همراه آن وجود دارد و آثاری هم بر نوع مترتب می‌شود به اعتبار آن جنس، نه به اعتبار آن فصل کما این که آثاری مترتب می‌شود به اعتبار فصل نه به اعتبار آن جنس. بنابراین این جا هم این جوری می‌شود و این اشکالی در آن نیست.

س: ...؟

ج: بله؟

س: اگر این اثر را بدهیم به جنس برای این فصل چه می‌ماند؟ مهم‌ترین اثر را ما داریم می‌دهیم به جنس در حالی که کار اصلی را همین احتیاط و انقیاد انجام می‌دهد؟

ج: آن مثل حیثیت تعلیل می‌ماند یعنی این باعث شده، این که حالا شخص این جور آورده ریا نکرده، اغراض دیگری نداشته پس بنابراین موانع را دفع کرده، این اثر این که به این داعی آورده موانع اعطاء را دفع کرده، ریا مانع اعطاء است، اغراض دیگر مانع اعطاء است اما این مانعیت آن‌ها را برطرف کرده پس حالا شارع این ثواب را به ذات عمل خواهد داد. حالا چرا می‌گوید من به ذات عمل می‌دهم؟ ممکن است وجه این که می‌گوید من به ذات عمل می‌دهم برای این است که به فقهاء بفهماند این عمل دیگر مستحب است، بدان که مستحب است، تا فتوا به استحباب بدهد. یعنی این کار را می‌آید می‌کند، ممکن است این که می‌فرماید من به ذات عمل می‌دهم برای این است که فقیه استفاده بکند پس ذات عمل مستحب است، آن آثاری که بعداً می‌گوییم اگر ذات عمل مستحب شد چه آثاری دارد بله آن آثار بر آن مترتب بشود. پس بنابراین این اشکالی ندارد، این برهان اول و دلیل اول قابل جواب است حالا تا بقیه ادله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين